**مسأله هفدهم:** المراد من الأعلم من يكون أعرف بالقواعد و المدارك للمسألة، و أكثر اطّلاعاً لنظائرها و للأخبار، و أجود فهماً للأخبار، و الحاصل أن يكون أجود استنباطاً و المرجع في تعيينه أهل الخبرة و الاستنباط.

**بحث اول:** آیا اعلمیَّت از موضوعات شرعیَّه است یا عرفیَّه؟ از موضوعاتی است که شرع هم خود موضوع و هم خود حکم را باید اعلام کند؟

در مسائل قبلی برای اثبات اعلمَّت به سیره عقلاء‌ و دلیل عقلی استناد شد.

با توجه به این دو ادله ای که برای اثبات اعلمیَّت مطرح شد مشخص می­شود که مسأله اعلمیَّت از موضوعات عرفیه است نه شرعیه لذا تشخیص أعلم به دست عرف است .

**نکته:** مراد ما از عُرف ، عُرف عام نیست که شامل اهل لغت شود بلکه مراد عُرف خاص است. یعنی اهل علم و کسانی که در حوزه علمیه مشغول تحصیل می­باشند.

**بحث دوم:** ملاک در شناخت أعلمیَّت در نزد عرف خاص چیست؟

**در مسأله اقوالی وجود دارد.**

**الف:** المراد من الأعلم أکثر علماً من غیره. ( کسی که علاوه بر علوم نقلی بر علوم عقلی و سایر علوم مسلط است أعلم است، به عبارت دیگر هر مجتهدی که علوم بیشتری بداند أعلم است)

**اشکال استاد:** به نظرما این احتمال باطل است.

دلیل: زیرا بسیاری از علوم در استنباط احکام شرعیه تأثیری ندارد. مثلا رشته های.

**توضیح:** علوم در یک تقسیم بندی کلی دو قسم اند.

**الف:** علوم صنعتی.

**ب:** علوم رفتاری.

فتوای فقیه مربوط به وظائف و آداب شرعیه و از مصادیق علوم رفتاری است . نجاست و طهارت قضاوت دیات و شهادت و حتی احکام سیاسی از علوم رفتاری می­باشند . لذا علومی که در طریق استنباط احکام دخالتی ندارند اگر چه مجتهدی عالمک به آن علوم باشد نمی­توان او را أعلم دانست.

بله در علومی که دخیل در استنباط حکم است هر مجتهدی که علوم بیشتری بداند أعلم است.

 **نظر دوم:** مجتهد أعلم کسی است که **اکثرُ استحضاراً للفروع الفقهیه و مسائلها** باشد.

**اشکال استاد:** به نظر ما این هم قبول نیست.

**دلیل:** اگر ملاک أعلمیَّت صرف اکثرُ استحظاراً باشد ما می­گوییم بسیاری از مقلِّد ها از خود مجتهد بهتر فتوا ها را در ذهن دارند با اسن حال کسی به آنها حتی مجتهد هم نمی­گوید تا چه رسد به أعلم.

**نظر سوم:** اعلمیَّت به معنی اقرب به واقع بودن فتوای مجتهد است. (مجتهدی أعلم است که فتوای او در نظر عرف أقرب به واقع باشد)

**اشکال استاد:** این کلام نیز باطل است.

دلیل: اقرب به واقع بودن از لوازم أعلمیَّت است لذا برای اثبات أعلمیَّت نمی­توان به اقرب بودن استناد کرد. و خود اقرب به واقع بودن رأی مجتهد قبل از اثبات أعلمیَّت او برای ما ممکن نیست

**نظر چهارم:** اعلمیَّت به این است که مجتهد نسبت به قواعد و مدارک مسأله أعرف باشد. سیِّد در متن همین مبنا را در أعلمیَّت قبول دارد.

**اشکال استاد:**

به نظر ما این هم مردود است.

**دلیل: اولاً** مجتهد کسی است که راه استنباط فروع از اصول را بشناسد و **ثانیاً** عمده راه استنباط فروع از اصول فرا گرفتن علم اصول ، رجال و حدیث است چرا که استنباط احکام یا از کتاب و سنه یا از اجماع و عقل است . **ثالثاً** حجیَّه ظواهر کتاب ، روایات در علم اصول باید تحصیل شود همچنین حدود قوائد عقلی و اجماع نیز در علم اصول شناخته می­شود و هکذا بسیاری از مقدمات فتوا در علم اصول و رجال بیان می­شود.

حال که تمام قواعد و مدارک فتوا در علم اصول یا رجال یا چند علم محدود دیگر مطرح می­شود و فرض این است که تمام مجتهد ها عالم به این علوم می­باشند ، مراد شما از أعرف بودن مجتهد نسبت به آن مسايل چیست؟ مگر می­توان مجتهدی را فرض کرد که عارف به این قواعد نباشد و در عین حال مجتهد باشد. پس همه مجتهد ها عارف به این قواعد می­باشند. حال که قواعد را می­شناسند مراد شما از أعرفیَّت چیست؟

أعرف بودن مجتهد برای حجَّت بودن رأی او قید زائدی است که برای اثبات آن دلیل لازم است در حالی که شما چنین دلیلی ندارید.